

و اما بعد ...

حضور مادر در زندگی همانند نمک غذاست؛ همچنان که وجود نمک در غذا نه به خاطر نیاز جسمی است، بلکه چیزی و رای آن است وجود مادر در کنار فرزند نیز چنین است؛ همچنان که اگر میزان نمک غذا از حد معینی بیشتر یا کمتر شد رغبت به خوردن را کم می کند، حضور یا عدم حضور مادر در زندگی فرزند هم اگر از مرز معینی گذشت، سیر از به بودن به به دشمنی را در فرزند مغل می سازد.

از این که وجود مادر لازمه رشد عاطفی فرزند است نمی گزینیم؛ اما اگر مادر در همه امور زندگی فرزند مداخله مستقیم کرد و یا برعکس، کودک را در بست به حالت خود گذاشت آن وقت است که این دست پخت یا خیلی شوری شود یا خیلی بی نمک و موهلاً اولین کسی که از این دست پخت باید بچشد همان آشنزباشی یعنی «مادر» است. راستی آیامی دانید چرا انسانها را از خوردن «آتش گشت خاله» بگریزی نیست؟!

و به عبارتی رساتر خود را کرده تدبیر نیست؟!

ضمن این که بنده نخواست به این نظریه سستی (ره) متقدم که چون بود اصل کوهری قابل تربیت را در او اثر باشد، اما وجود این دو یعنی «اصل قابل» و «تربیت» با هم معنای پیدا می کنند.

لطفاً داستان زیر را بخوانید و بعد قضاوت کنید که اشکال از کجاست؟ اگر بگویید از فرزند، فرزند خود حاصل نوع عملکرد مادر است و اگر بگویید از «مادر» مادر خود نیز نتیجه نوعی تربیت خاص اعمال شده است و اگر اینجا بگوییم از «اصل ناقابل» که دیگر پناه به خدا به بن بست می یم ... حالاً قضاوت زیر را بخوانید تا بعد ...

ای مصیبت
آتش گشت
خالت

ای مصیبت آتش گشتِ حالت

(شمارہ سی دی اریف شعر)

یکی بود یکے نبود غیر خدا دو تا ہمسائیہ بودن تو شہسہ ما
 گزرباہ زن فہمیدہ ای بود زن آگاہ و بھکان دیدہ ای بود
 نئی مخبرم خوب زنی بود اما بی حوصلہ و غرغریے بود
 منہز بچہ نا اھلے بود بد عنق بود و کے جھلی بود
 نمی شدنی روزے کہ بھرکنن ای تو بچہ با ہم قہر کنن
 دیکہ کم کم اے تو عاصی شد بنیو دعو اے راس راسی شد
 وقتی فہمید کہ دیکہ کارش طیہ پاشد و رفت خونی ہمسائیہ
 تا اودہ اُردو پاشنش واپشہ گزرباہہ صدا زد بد نباشہ
 ہق و ہق گریہ می کرد از غم و درد سفرہ دل پیش ہمسائیہ واکرد
 چہ بکم نشہ دزم جون می کنم اودم شنیوہ بچہ بزئم
 میں چار ساعت ، اذنبال جڑہ نکستی ہر چہ شہ می کم بترہ
 زکاتی پام اتوئیے کوش کردہ راسیاتش دیکہ بد روش کردہ
 تاکہ ہمراش می کنم من یک و دو صد گلم می دہہ بامشت واپ و دہ

دیکہ بی خواں بی پرس روم می زنہ ^{۱۶ ۱۵ ۱۴}
 چیش ابر آرو فہ بفتہ ماخواد ^{۱۸}
 تا جو نرک شدہ می فتنہ اطم ^{۲۲ ۲۱}
 بہ خدا قلفب شو غم تیر می کشہ ^{۲۵ ۲۶ ۲۷}
 مہ نہ می کہ تہ، می کہ بسکینہ
 او پادردو، اسہرا غم اودہ
 از کیش صوب تپسین فحش می ریزہ ^{۳۰}
 بونہ از چوغ و چر و سنگ می گیرہ ^{۳۴ ۳۳}
 زن غموش می کہ دلش کن تا پرہ
 ہمہش اودر سرش تومی خورہ
 می خورہ تہ تہ تہ تہ تہ ^{۳۸ ۳۹}
 سرنی بست ناری لچ می کنہ ^{۴۲}
 زکاتی کشنہ حسن فات و فیس ^{۴۵}
 چہ بکم، کرہ بے نور یختم ^{۴۸}
 با صدے غرچکیش ہوم می زنہ ^{۱۷}
 بیشتر از بشن و کشش منزنی یاد ^{۱۹ ۲۰ ۲۱}
 نہ نہ بجال می دہ آلات دلم ^{۲۴}
 دس اجوم بذا انکار کہ تشہ
 تا می کہ وزرو اجوم می شینہ ^{۲۸}
 جوم اچکب دماغم اودہ ^{۲۹}
 شراریزو اتو گلکش بیریزہ ^{۳۱ ۳۲}
 تاجی شد پیش غرنہ اوم می رہ ^{۳۵}
 اسی جو نرک شدہ خیلہ اترہ ^{۳۶}
 پلہ پخ ہر آرونی شد می خورہ ^{۳۷}
 آپش ہی کرکائے کش می کنہ ^{۴۱}
 ریزو پی چیش برم کج می کنہ ^{۴۳ ۴۴}
 تومون قرضی و کلے قفسی ^{۴۶ ۴۷}
 سربست نونی می فتنہ اپنم ^{۴۹}

پشت و پھکوش اکونم می خارہ ^{۵۱}
 زور وازو، شو روز ہمک ش لکم ^{۵۲}
 دولت ندم ددہ ہری شدم ^{۵۵}
 دیکہ بتہ کہ یادم رفتہ ریش ^{۵۶}
 بہ خدا راہ پس و پیش ندرم ^{۵۸}
 گز بابہ ہمک سی حرفا شفت ^{۶۲}
 آخہ فاندیش چہ کہ جون کندہ ددہ ^{۶۴}
 سر بچو کہ دلت پیزہ می کرد ^{۶۶}
 مکت و تحن کر ایون یادہ ^{۶۷}
 نہ کلوتہ نہ پیرن داشت نہ تومون ^{۷۰}
 نی دفتہ شیر بہ موقش ندادی ^{۷۱}
 ساکتش کردہ بامشت و تیکو ^{۷۶}
 بی زبونی نمی دشتی واسرہ ^{۷۸}
 شلاغش زدہ از دق دلت ^{۷۹}
 تازکی دکتب بواش در می یارہ ^{۸۰}
 نی کارے بکن اکنتہ می لکم ^{۸۱}
 بذاتا درد دلم با تو بکم ^{۸۲}
 ہرہ شور و شدم از غصہ خدیش ^{۸۳}
 تو بوکو ددہ چہ جوئی بکنم؟ ^{۸۴}
 جابہ جاکشت و باناراحتی گفت ^{۸۵}
 رایاتش پاچہ پرغندے ددہ ^{۸۶}
 یادہ ہر آرو فی کنت می ہزدہ ^{۸۷}
 رو کرپہ سہ زمیون یادہ ^{۸۸}
 بند نافش چیدے باتختہ کرون ^{۸۹}
 اجلوش رپہ زدے غر فولا دی ^{۹۰}
 قایش بستی با بند بنگو ^{۹۱}
 کیف بودی کہ ہمیش ذوق می خورہ ^{۹۲}
 تاکہ متش زد، زیدش ازیر چلت ^{۹۳}

گنگی دس زو پشش می زدی ^{۸۲}	پنکاش می فتید و شش می زدی ^{۸۴}
نه که کفتم شیر ابراز ^{۸۵} ندش	حسی کرک و سکت و تازی ندش ^{۸۶}
شہ کمو بستہ کہ اندر کردی ^{۸۷}	نکہ غلیبہ خودت غر کردی ^{۸۸}
نه که کفتم کہ لپا غی شہ کمو ^{۹۰}	کمو، و ورت می دم جلوسکو ^{۹۱}
تو خو مجت حسم لو لوش دادی ^{۹۲}	بدش از هر چه او دموش دادی
ا جلو هر کہ شہ گفتے بکتہ ^{۹۳}	چرا کلت حسہ یا غرق پتہ ^{۹۴}
اکہ من کردے کپت ہم می مالم ^{۹۶}	پنچرک از تو کمت در می یارم ^{۹۷}
اسر برچی می شد فحش می دادی	شہ چمہ کردی و مارزش می دادی ^{۹۸}
بی زبون کمون نخورده هنرا ^{۱۰۰}	شہ می گفتی بتلو دس مہ نزا ^{۱۰۱}
هی زدی شوش ا عامو و ادیش ^{۱۰۳}	ای زبون بستہ شش کردی خدیش ^{۱۰۵}
می بینی حالا چتد قوز شده ^{۱۰۶}	چیو واز کرده و بد پوز شده ^{۱۰۸}
می بینی زکده شده مال حمیہ ^{۱۰۹}	همہ دروا مال چیش کمیہ ^{۱۱۰}
هرچی فحشت بدہ فحشی خودتہ	هرجا پاش بگذارہ جی پای خودتہ
هرچی رختے آگلوش ہی ہرزہ	هرچی غوچنوشده راہ واز کرده ^{۱۱۱}

حالا و زورِ تپِ شستِ ہش تا بہ^{۱۱۲} حالا صبر کن تا از اسے ہم تا بہ^{۱۱۳}

دیکھ از ہیش کہ کار بے بر نمی یابد تو دع کا کن کہ بد از بر نیابد

چی نمی دن اُس کے مفتی ددہ ای آشی ہس کہ خودت پختی ددہ

^{۱۱۴}
چہ بخواہی چہ نخواہی اے آپا تہ

ای مصیبت آتش گشتِ خالۂ

فرورد ۶۷ استعجا

امی مصیبت آتش کشت خالته واژه نامه واما بعد...

این طرف و آن طرف پرت کردن	همسیه: همسایه (h3mseiy3)
۱۴- بی خواست و بی پرس: بدون این که من بخواهم و	۲- غرغری: ایرادگیر
یا او پرسد.	۳- بدعشق: بد برخورد- بد اخلاق (j3:Li)
(rou)	۴- جھلی: عصبانی (ras*rassi)
۱۵- رو: مداوم	۵- راس راستی: حقیقی- واقعی (karosh*tei y3)
۱۶- روم می زنند: دانا مرا می زند.	۶- کارش طی می: کارش از کار گذشته (sh3yv3)
(s3dei*ghor3mp3ki)	۷- شیوه (زدن): نکایت کردن- شکوه کردن (j3r)
۱۷- صد می غرغری: صدای کلفت و دور که	۸- جر: دعوا (sokm3ti)
(aruf3)	۹- کیمتی: یک دنده- بجباز (z3kati)
۱۸- آروفت: آشغال	۱۰- زکاتی: بدقیافه و گدا (pam*3*tu*y3y*push*)
(b3shn)	۱۱- پام اتوئی کوش کرده: پام را در یک کفش کرده است (L3k)
۱۹- بشن: قد و بالا	۱۲- لکت: واحد فحش (*L3p o Lo)
(m3z)	۱۳- بامشت و لب وله: بامشت زدن و به
۲۰- مر: از من	
۲۱- مرنمی یاد: از من برنی آید.	
(jun3mm3rg*)	
۲۲- جومرک شده: جوانمرد شده	
(mift3*3*moLom)	
۲۳- می فته اطم: دعوا و مراضه بمن تحمیل می کند.	
(*j3:maL*mid3*a:La:t e deLom)	
۲۴- تنه جمال می ده آلات دلم: شتم و روده های	

(3*ter3)

۳۶- اتره: لوس است - از خود راضی است

(p3L3*pokh)

۳۷- پله پنچ: نیمه پز - نیمه پز

(tombi)

۳۸- تمبی: مقدار زیادی

(tiLit: e 3gh3n3)

۳۹- تیلیت اغنه: تیرت که بصورت خمیری در آمده باشد

(k3r3k*)

۴۰- کرک کنندن: گازمه با صد از گلو خارج کردن

(gott)

۴۱- کت: بزرگ

(Let)

۴۲- لت: نصف

(riz o pei)

۴۳- ریزو پی: دانما

(chiL)

۴۴- چیل: لب - دهان

(fa:t o fisi)

۴۵- فات فیسی: متکبر و از خود راضی

(tumun)

۴۶- تومون: قبان

(ghoposi)

۴۷- قپسی: متکبر

(kor3 ye*bi*nu:r e y3khom)

۴۸- کره بی نورنخم: بچه بی عرضه و بی ادبم

(mift3*3*p3khom)

۴۹- میفته انخم: بامن بنای ناسازگاری را می گذارد.

من و چار مرد و آشوب می شود.

۲۵- قلف: قفل

(ghoLf e shun3)

۲۶- قلف شونه: محل نزدیک شدن استخوان ها

شانه دشت کردن

۲۷- تیر می کشه: تحت تاثیر فشار عصبی است

(vezru*3*ju:nom*mishin3)

۲۸- وزر و اوجونم می شینه: بدغم و چار رعنه می گردد

(ju:nom*3*cheng e d3ma:ghom*)

۲۹- جونم اچگنک دماغم اوده: جانم به بیم

رسیده است.

۳۰- صوب: صبح

(sh3rari:zu)

۳۱- شراریزو: یکی از امراض ضعی

۳۲- کلب: دندان

(boun3)

۳۳- بونه: بجانه

۳۴- چوغ و چور: چوب و خار و خاشاک

(chish*ghoron3)

۳۵- چیش غرنه: چشما غیل

(fayd3sh*ch3)	۵۰- دگمت: ادا
۶۴- فایدش چه: چه فایده	(va:ru)
(pach3*pergh3nd)	۵۱- وارو: نگرانی- دشوره- اضطراب
۶۵- پاچه پرغند: بی دقت	(h3m3sh e Lok3m)
(s3r e b3chchu)	۵۲- همیش لکم: دامنار قتل و تکاپویم
۶۶- سپرکو: هنگامی که بچه درخت بود	(3g3nn3)
(deLot*pi:z3*)	۵۳- آگنه: اگر نه
۶۷- دولت پزیره می کرد: دیار داشتی- دولت هوس می کرد	
(mi h3rd)	۵۴- می لکم: شکم (دزیر قشار و دلا) پاره می شود.
۶۸- می هر د: آسای می کرد	(d3v3Lot)
(ker)	۵۵- دولت ندم: معطلت نکنم
۶۹- کمر: کنار	(herry)
(elbun)	۵۶- هری شدم: متصل شدم- سر از کارم دنی آورم
۷۰- ایبون: ایوان	(beza)
(ru*kor3pp3)	۵۷- بذا: بگذار
۷۱- رو کمره: روی دوزانو	(b3ss3)
(s3r e zeimun)	۵۸- بسه: کافی است
۷۲- سرزیمون: هنگام زایمان	(poreish)
۷۳- تخه کرون: دیله ای فلزی که با آن نان را روی	۵۹- پریش: پاره ای از آن
آبه جابه جامی کنند.	(h3r3 hu:ru)
(r3pp3*)	۶۰- هرورو: سرد کم- کج
۷۴- ربه زوی: دو پایت را در حالت نشسته و بی محلا از هم باز	(khodeish)
(ghor*fuLadi)	۶۱- خدیش: انصافاً
۷۵- غر فولادی: بخت مادر زاد	(che*ju:ne*bek3n3m)
(t3p3ku:)	۶۲- چه جونی کنتم: چه اقدامی کنتم
۷۶- سگو: مشت	۶۳- آخه: آخر

(gha:yemosh*b3ssi*ba*b3nd e b3n3ku:)

۷۷- قایمش بسی بانبندکو: اورا بانبند قذاق محکم بستی

(n3 mizoshiti)

۷۸- ننی دشتی: ننی گذاشتی

(vasor3)

۷۹- واسره: تکان بخورد

(sh3poLa:gh)

۸۰- شلاغ: ضربه با کف دست

(megh*)

۸۱- مق کردی: نق زد

(zi:r e cheLot)

۸۲- زیرچلت: زیربفت

(kopp3ki)

۸۳- کچی: دمر

(p3:katosh*mifid)

۸۴- پھکاتش می فئید: (شیر) داخل یایش می شد.

(shir e e:ra:zi)

۸۵- شیرا بازی: شیرمادی که تریده و یا ناراحت و

مضطرب است.

(h3s3m3*)

۸۶- جسمه دادن: به زخ کشیدن

(ondor)

۸۷- اندر کردی: هنر کردی (در مقام طعن)

(gh3Lbi:L3)

۸۸- غلبیل: خود نمایی

(ghor)

۸۹- غر کسی که پرده صفاش پاره شده و قسمتی از روده ها

به زیر پرده راه پیدا کرده باشد.

(Lopa:ghi)

۹۰- لپاغی: کسی که گونه یایش ذاتایبر اثر مرضی متورم است

(vu:rot*)

۹۱- وورت می دم: پرت می کنم

(moijet)

۹۲- محبت: دامن

(bokot3)

۹۳- بکته: کوتاه قد- کوتوله

(hor)

۹۴- نهر: نخت- کحل

(pot)

۹۵- پیت: سو

(k3pot)

۹۶- کپت: دهانت

(penj3r3k)

۹۷- پنجرک: پنخون

(sh3*chom3:*k3rdi)

۹۸- شه چمه کردی: به او قول دروغ دادی

(ma:rzosh*mi dadi)

۹۹- مارزش می دادی: به زخ کشیدی

(h3neza)

۱۰۰- هنرا: هنوز

(teteLu)

۱۰۱- تلو: کوچولو (در مقام تحقیر)

(d3s*m3*n3za)

۱۰۲- دس مه نرا: دس به من گذار

(amu)

۱۰۳- عامو: عمو

(deish)

۱۰۴- دیش: دایی اش

(h3sh)

۱۰۵- هُش: گچ

(ghu:z)

۱۰۶- قوز: لجاز

(chishu*va:z*)

۱۰۷- چشو و از کرده: پرور شده

(bad*pu:z)

۱۰۸- بدلو: فاش

(zokk3)

۱۰۹- زک: لجاز

(chish e k3mi)

۱۱۰- چش کمی: بی توچی، کم توچی

(ghompou)

۱۱۱- غومو: جمع

(haLa*v3rdor*ta*chishot*h3sh ta*besh3)

۱۱۲- حال اور دور تا پشت هُش باشه: حالانته

عکس دت را تجربه کن و زبرکش

(ta*besh3)

۱۱۳- تاشه: بدتر شود- بگذرد

(3*pat3)

۱۱۴- ایا ته: کریان کیرتوست